

مرگ آباد تجدد و تحجر، نهضت ۱۵ خرداد و داستان ریش و ریشه!

«جستارهایی در فهم قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲»

خونین ترین و بهترین روز

هر سال بزرگداشت روزی را برگزار می کنیم که شاید در یک قرن یک بار هم پیش نیاید. آغاز یک فرآیند جدید؛ یک عصر تازه و یک دوره تاریخی نو. برای نخستین بار در چنین روز تاریخی انتخابی که پیش روی ملت ایران قرار داشت تنها این نبود که برای آینده بهتر از گذشته، باید به میدان بیاید؛ زیرا چنین تصمیمی برای مردم حداقل بارها در دوران اخیر اتفاق افتاد و ما در چندین جنبش بزرگ اجتماعی برای زندگی بهتر به مفهوم متعارف کلمه، به میدان آمده بودیم و در نوع خود نیز حماسه های کم نظیری خلق کرده بودیم. اما آنچه در این روز تاریخی بی نظیر اتفاق افتاد آن بود که به میدان آمدن ملت ایران و رویارویی با یک رژیم بی هویت و دست نشاندۀ و مستبد، با فرمان، فتوا، تحریک و یا سردمداری هیچ فرد، گروه، حزب یا جریانی صورت نپذیرفت. در این روز هیچ فرد و جریانی به مردم وعده زندگی بهتر، درآمد بیشتر، وعده مسکن، نان و یا حتی وعده آزادی و برابری و امثال این آرمان های متعارف در جنبش های اجتماعی را نداد. در این روز ملت ایران خودجوش، با تأثیر از یک حس دوست داشتنی - از جنس آن احساساتی که در طول تاریخ انسان ها فقط برای پیامبران و امامان بروز می دهند - به رغم





سکوت معنادار و مرگبار بسیاری از جریان‌های مدعی مبارزه، نه با شعار نان، مسکن، آزادی بلکه با شعار «یا مرگ یا خمینی» به میدان آمد.

تاقبل از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ ملت ایران پس از ناکامی‌های پی در پی در جنبش‌های گذشته، با ناامیدی با مسائل خود روبه‌رو می‌شد. رهبران سیاسی و احزاب و گروه‌هایی که خود را مخالف دولت نشان می‌دادند با الهام از آنچه به نام تجدد و ترقی و توسعه در جهان می‌گذشت پیش‌بینی کرده بودند که پایان مذهب قریب الوقوع است و دیگر عمر مبارزه از طریق رهبری علمای مذهبی نیز به سر آمده است. خیلی از آنها از جنبه‌های ایدئولوژیک و عقیدتی وجود نظام سلطنت در ایران را یک ضرورت تاریخی و غیر قابل انکار دانسته و حتی بعضی‌ها به رغم لوتربازی‌هایی که در می‌آوردند تا خود را یک مصلح اجتماعی جا بزنند، رژیم مشروطه سلطنتی و بقای سلطنت را با اعتنا به وضع خاص ایران از نظر جامعه‌شناسی، متناسب‌ترین شکل حکومتی می‌دانستند که می‌تواند دست به اصلاحاتی در شئون مختلف بزند و با تره‌های افراطی و انحرافی که غالباً از خارج القا می‌شود... مبارزه ریشه‌ای و عمیق!! بکند.^۱ از دید اغلب گروه‌های چپ و راست، پادشاهی در ایران اسطوره شکست‌ناپذیری بود که ریشه در هزاران سال تاریخ وطن داشت.

هیچ گروهی حتی خیال مخالفت با اصل سلطنت را به خود راه نمی‌داد، چه برسد به مبارزه با نظام ضد عقلی سلطنت و سرنگونی شاه؛ بلکه عموماً به دنبال آن بودند که در پناه سلطنت به حداقلی از امتیازات که خلاصه می‌شد در گرفتن اجازه فعالیت یا تأسیس حزب یا در آوردن نشریه و در بهترین حالت اگر کرم شاه فوران می‌کرد اجازه برگزاری میتینگ در اتاق‌های در بسته یا اجازه شرکت در انتخابات و در نهایت معرفی یک وزیر از دل یک حزب گوش به فرمان و مطیع و اشغال یکی، دو تا از کرسی‌های مجلس فرمایشی، برسانند.

بعد از تقسیم اراضی و متعاقب آن انقلاب سفید، بسیاری از افراد، احزاب و گروه‌ها باور کردند که شاه با این کار سلطنت پهلوی را در ایران جاودانه کرد. اما جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ به فاصله اندکی از اصلاحات نمایشی شاهانه تمامی این خوش‌خیالی‌ها را پایان بخشید و آغازی بر پایان استبداد، استعمار و سکولاریسم در ایران شد. تاریخ به ما می‌گوید که این جنبش با استقبال گرم طبقه مدعی روشنفکری و احزاب وابسته روبه‌رو نشد. اما واقعیت آن بود که میلیون‌ها نفر از ملت بزرگ ایران که در ظاهر هدف اصلی نمایش‌های اصلاح‌طلبانه رژیم شاه بودند به انتظار موافقت یا مخالفت هیچ حزب

۱. شریعتی به روایت/ اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۷۴.

و گروهی ننشستند و خودجوش به میدان آمدند تا دور تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شود. ۱۵ خرداد ۴۲ اگر چه شاهد خونین‌ترین روز در تاریخ ایران بود ولی بهترین روز نیز است؛ زیرا در این روز ملت ایران تولد جدیدی پیدا کرد. تولدی در قامت یک حزب؛ اما حزبی نه از جنس احزاب متعارف بلکه حزبی از جنس حزب‌الله.

بازگشت اندیشه اسلامی به جنبش‌های اجتماعی ایران در آغاز دهه چهل از نظر بسیاری از تحلیل‌گران یکی از غیرمنتظره‌ترین رخدادهایی بود که سه دهه پایانی قرن بیستم را به گونه‌ای دیگر رقم زد. ملت ایران در این دوران به درون خود بازگشت و به بازنگری در هویت جمعی خود پرداخت. بازگشت به هویت ایرانی اسلامی منجر به طرح نظری عجیبی شد که در آن دوران کسی تصور نمی‌کرد این طرح نظری در کمتر از ربع قرن به بار نشیند. منظور از این طرح نظری امکان ساماندهی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بر مبنای اندیشه اسلامی بود. از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ این امکان نظری صحنه فرهنگی سیاسی ایران را تحت تأثیر خود قرار داد و بسیاری از جوانان تحصیل کرده که همه فکر می‌کردند اگر سودای مبارزه در سر داشته باشند بی‌تردید این مبارزه بر مبنای اصول اسلامی نخواهد بود، به ناگهان در اهدافشان سخن از تشکیل حکومت اسلامی گفتند.

آنهايي که می‌گفتند سکولاریزه شدن سیاست در ایران همانند نقاط دیگر جهان فرآیندی قطعی و اجتناب‌ناپذیر است و اسلام را باور کهنه و منسوخی می‌انگاشتند که تنها به درد تکریم پیرمردها و فاتحه برای قبرستان‌ها می‌خورد به ناگهان خود را در مقابل جنبشی دیدند که شورانگیزی مذهبی آن انسان را یاد پیروان نهضت انبیاء می‌انداخت. بعد از ۱۵ خرداد اسطوره‌پردازهای تجدد و ترقی که تا حدودی در دوره قاجاریه جامعه را به تکاپو وا داشته بود، رمزگشایی و افسون‌زدایی شد. با ورود امام به صحنه سیاسی اندیشه‌های تجدد روشنفکران غرب‌گرا و دین‌ستیز به تدریج اعتبار خود را از دست داد. در این مقاله تلاش می‌کنیم مهمترین سرفصل‌هایی را که قیام ۱۵ خرداد و نهضت امام خمینی در تاریخ ایران گشود، بازخوانی نماییم. این بازخوانی هر از چند گاهی برای دولتمردان، پژوهشگران و همه کسانی که دل در گرو انقلاب اسلامی دارند ضروری است.

ما نمی‌توانیم از این واقعیت غفلت کنیم که شعار توسعه در مناسبات دیوان‌سالاری ایران و در ذهن اغلب دولتمردان اقتضائاتی دارد که این اقتضائات عموماً تابع آن دسته از نظریاتی است که از آغاز قرن هجده در اروپا دین‌زدایی از سیاست و سیاست‌زدایی از





دین را شرط جدایی ناپذیر فرآیند توسعه و نوسازی و ترقی می دانستند. ما در عصر امام خمینی و عصر انقلاب اسلامی تا به امروز هم نتوانستیم از قید و بندهای این نظریات خلاص شویم. اکنون هر چه از عمر انقلاب اسلامی می گذرد ایمان ما به دقت و عمق تحلیل ها و دیدگاه های امام خمینی از چشم انداز دگرگونی ها در ایران بیشتر می شود. امام به ملت ایران گفته بود:

[اگر چه] ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت ها هستند و سرسپردگانی می باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شوند، و هم اکنون با تمام ورشکستگی ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی دارند.^۱

شاید امام دیده بودند که در آینده نه چندان دور حتی در بدنه مسئولان نظام جمهوری اسلامی نیز افرادی پیدا می شوند که شرط توسعه یافتگی را نه تنها در گرو عدول از بعضی ارزش های اسلامی می دانند بلکه از اساس، باور به استقلال در عصر جهانی شدن را امر کفرآمیزی تلقی می کنند و به مسئولانی که در مکان استراتژیکی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام نشسته اند تا آنچه به مصلحت نظام است را تشخیص دهند، می گویند که لفظ استقلال دیگر منسوخ شده است و اگر در فکر توسعه هستید دنبال راهی بگردید که چگونه نظر اربابان توسعه در آن طرف آب را جلب کنید.

شاید عده ای ساده لوحانه به ما بگویند سفارش این گونه پژوهش ها و نشر این گونه دیدگاه ها از اموال ملت مظلوم ایران در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام صرفاً در حد یک کار پژوهشی است و پژوهش هم که به زعم این آقایان نسبتی با دین، اخلاق، اعتقادات، استقلال، آزادی، حفظ تمامیت ارضی و امثال این بند و بست ها ندارد!! اما نباید فراموش کنیم اکنون کسانی که زمام امور قوه مجریه در نظام جمهوری اسلامی ایران را در دست دارند آموزش دیده همین تئوری پردازان دین گریز و استقلال ستیز در مرکز تحقیقات کذایی می باشند که به فرموده امام سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شوند.

حساسیت به این مسئله وقتی باید بیشتر باشد که پاره ای اوقات تعبیراتی از مسئولان ارشد نظام و در رأس آن رئیس جمهور محترم می شنویم که نمی توانیم این تعبیرات را از



سر مزاح یا تساهل زبانی قلمداد کنیم زیرا رفتارهای بعضی از دولتمردان ما در دولت‌های گذشته نشان می‌دهد که دغدغه‌های ایدئولوژیک آنها را حتی اگر با زبان مزاح و طنز، مطایبه، کنایه و امثال این استعارات و تشبیهات نیز گفته می‌شود باید جدی گرفت و بدان اندیشید؛ زیرا پس از چندی همین اظهارنظرهای طنزاندود و رمز آلود، سر از مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های جدیدی درمی‌آورد که از بد حادثه تمامی آنها تمایلات شدید به تنه زدن به انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی دارند.

بالاخره حافظه تاریخی را برای همین روزها گذاشته‌اند که ما فراموش نکنیم تا دیروز این اظهارنظرهای طنز آلود در دولت موسوی، هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد سر از کدام جریان چپ و راست، خط سوم، حلقه، جنبش رنگی و مخملی، جریان انحرافی، مکتب ایرانی و امثال ذلک درآورد. اکنون بعضی از اظهارنظرهای طنز آلود ریاست محترم دولت یازدهم و کارگزارانش هم لرزه بر اندام ما می‌اندازد که نکند از مکتب نیاوران و مکتب اعتزال و سایر مکتب‌ها و جریان‌های انحرافی دیگر سر درآورد.

منطق تاریخ، منطق سیاست و منطق شریعت به ما می‌گوید که اظهارنظرهای دولتمردان را جدی بگیریم و بدان بیندیشیم. اگر رئیس‌جمهور محترم فرمودند که دولت جمهوری اسلامی که تار و پود ساختار و قوانین حاکم بر آن در نسبت با دین و اعتقادات این مرز و بوم است، کاری با دین مردم ندارد و می‌گوید «عیسی به دین خود و موسی به دین خود»، باید سریعاً به یاد این نظریه‌های قرن هجدهمی بیفتیم که می‌گفتند: دولت توسعه نباید یک دولت دینی و اخلاقی باشد!! و همچنین باید سریعاً به یاد توصیه‌های تئوریک آن نظریه‌پرداز توسعه در مرکز تحقیقات استراتژیک بیفتیم که به مسئولان نظام این‌گونه سفارش کرد:

جمهوری اسلامی ایران باید با نظم موجود جهانی به صلح رسیده و به صورتی پایدار، روش هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با آن را اتخاذ کند. به عبارت دیگر، اگر جمهوری اسلامی ایران بخواهد ماهیت خود را در حداکثر گرا حفظ کند، طبیعی است که نمی‌تواند در فرآیندهای جهانی شدن وارد شود.^۱

این توصیه‌های استراتژیک که اکنون در سرلوحه سیاست خارجی دولت یازدهم قرار دارد وقتی در کنار آن توصیه استراتژیک که دولت با دین مردم کار ندارد، قرار می‌دهیم معنایی فراتر از معنای «عیسی به دین خود و موسی به دین خود» دارد. این یعنی موسی

۱. محمود سریع‌القلم، *ایران و جهانی شدن*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸.



به دین خود و عیسی نیز باید به دین موسی باشد!! با چنین فرآیندهایی که در حوزه سیاست خارجی و سیاست داخلی در اظهار نظرها و پژوهش‌های مورد علاقه دولتمردان خود می‌بینیم آیا می‌توانیم بگوییم آن که به وسط زندگی ما پدید انشاءالله که گوسفند است و چیز دیگری نبود!!؟

همه این رخدادها به ما می‌آموزند که باید پیوسته دولتمردان ما خود را با اصول و قواعدی که انقلاب اسلامی بر پایه آن شکل گرفت و پیروز شد تطبیق کنند و اگر به بقای نظام و بقای ایران و بقای مردم و حتی بقای خود می‌اندیشند اجازه ندهند قدمی و قلمی از این آرمان‌ها پا پس کشیده شود.

جنبش ۱۵ خرداد هویت ملت ایران را که در سیاست‌های تجدد و ترقی منورالفکران و مستبدان رژیم قاجاری و پهلوی مبهم و سر در گم شده بود به هویت اسلامی-ایرانی برگرداند. پیامدهای تغییرات ناشی از ۱۵ خرداد صرفاً معلول فروپاشی یک نظام سیاسی نبود بلکه فروپاشی یک میراث رنج‌آوری بود که بعد از مشروطه تمامی جریان‌های مبارز را در خود هضم و از حیز انتفاع ساقط کرده بود. مانورهای سوداگرانه روشنفکران دوره قاجار و پهلوی که با هدف تأمین منافع نخبگان حزبی و الیگارش‌های حکومتی انجام می‌شد و رمق جنبش‌های اجتماعی ایران را گرفته بود با ۱۵ خرداد بی‌اثر و مسیر تازه‌ای در جنبش ملت ایران آغاز شد. امام خمینی در نهضت ۱۵ خرداد در جهانی که جریان قدرت و ثروت سعی در بلعیدن نهادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را داشتند به بازسازی هویت جمعی مردم همت گماشت و در زیر سایه فرهنگ ناب و تمدن‌ساز اسلامی این هویت را احیا کرد. نبردی که از این دوران میان نهضت امام خمینی و غرب و سرسپردگان داخلی غرب در گرفته بود جایی جز سرزمین بی‌حاصل و ویران شده دولت‌سالاری عصر پهلوی در حاشیه جامعه جهانی نبود.

اکنون برای این که تئوری پردازان توسعه با دلسوزی‌های بی‌بنیاد خود، ما را دوباره به همان حاشیه‌های جامعه جهانی بازنگردانند، ضروری است پیوسته توصیه و تأکید نماییم که دولتمردان ما باید به جای سفارش پژوهش‌های بی‌بنیاد که عموماً دغدغه شخصی خود پژوهشگران است نه دغدغه ملت ایران، آرمان‌ها و اندیشه‌های ناب امام خمینی را مبنای پژوهش قرار دهند که به تعبیر ولی امر مسلمین اگر رستگاری‌ای باشد در متن این آرمان نهفته است نه در حاشیه‌های جامعه جهانی؛ که اگر در سرسپردگی به آن حاشیه‌ها برای رسیدن به توسعه کمترین روزه‌ای وجود داشت منورالفکران عصر قاجاری و پهلوی و کارگزاران نظام‌های استبدادی این دو دوره اجازه نمی‌دادند عصر

سرسپردگی به دوران بعدی برسد و امروز دیگر جایی مثل مرکز تحقیقات استراتژیک یا دانشگاه‌هایی شبیه دانشگاه‌های ایران نبودند که برای چنین نظریه‌های رنگ و رو رفته عصر جاهلیت قاجاری پول بپردازند.

۱. پانزده خرداد و تعادل مفهوم انداموارگی ملت با مفهوم حقوقی ملت

۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را اگر نقطه عطف در تاریخ ایران می‌دانند به این اعتبار است که تاریخ ما را به دوران جدیدی می‌برد. این چرخشگاه تقویمی حاکی از آن است که ایران ضمن نگاه به گذشته، دور تازه‌ای از تاریخ را آغاز کرده است که نهضت ۱۵ خرداد نقطه گسست آن از گذشته می‌باشد. شاید عده‌ای بگویند که سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷ خورشیدی در قیاس با تاریخ‌هایی چون ۱۳۲۴ قمری (سال پیروزی مشروطیت) و ۱۳۳۲ شمسی (سال ناکامی جنبش نفت) معنای متفاوتی ندارند تا نقطه عطف در تاریخ ایران باشند؛ علاوه بر آن که این گونه تقطیع تقویمی غالباً روزهای ادامه‌دار اجتماعی را که بسیاری از آنها پیش از سال ۴۲ شروع شده‌اند و هنوز هم تداوم دارند از نظرها پنهان می‌کند و این برای تداوم تاریخی ملت کهنسالی چون ایران مطلوب نیست.

اگر چه این تصور در ظاهر بی‌وجه نشان نمی‌دهد و کسانی که می‌خواهند از سال ۴۲ و رخدادهای بعد از آن چهره‌نگاری نمایند باید از ضرب‌آهنگ‌های بلندی که پیش از آن به ویژه از جنبش باشکوه تحریم و نهضت مشروطه شروع شده و به ۱۵ خرداد ۴۲ کشیده شده یاد کنند اما با همه این تفصیل ۱۵ خرداد از این جهت برای ملت ایران بیش از دیگر رخدادهای جاذبه دارد چون پندار غلیان انبوه مردم را بدون سازمان حزبی و گروهی و جریانی تداعی می‌کند.

تغییر ساختاری در نظام مبارزه و ظهور اسلوب‌هایی از جنس قیام‌های مردمی که عملاً جایی برای سهم‌خواهی گروه‌های مدعی پیشرو بودن باقی نمی‌گذارد، در طول یک قرن گذشته تنها در جنبش ۱۵ خرداد متبلور گشت. فرآیندهای دگرگونی اجتماعی که دنباله آن از قرن نوزدهم و دوره قاجاری به قرن بیستم رسید فقط می‌تواند به طور نارسا به ما بگوید که آنچه از یک صد سال پیش در ایران شروع شد به معنی واقعی کلمه چه بود. مورخان نهضت تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن نفت با همه نقاط ضعف و قوت بیشتر میل داشتند که رخدادهای تاریخی گذشته را با حوادث رقم بزنند نه با روندها، فرآیندها و تحولات ساختاری. اما نهضت ۱۵ خرداد توانست تمامی آن رخدادهای با روندها و فرآیندهای تحولات ساختاری ایران که منجر به انقلاب اسلامی





شد پیوند بزنند.

جنبش‌های اجتماعی تا قبل از ۱۵ خرداد مسیر سراسری را طی نکردند بلکه تنها به یک سلسله اقدامات نافر جام بسنده کردند. میراث‌خواران نهضت مشروطه به رغم تمامی شعارهای جذابی که می‌دادند خیلی زود به نبردی بنیان‌افکن علیه آزادی، استقلال، باورها و ارزش‌های تاریخی ملی روی آوردند و پشت سر دیکتاتور حقیری چون رضاخان عقده‌های فروهیده خود را تحقق بخشیدند. از سال ۱۳۰۰ خورشیدی مشروطه سلطنتی ماجراجویی‌های خود را در نبرد با مردم آغاز کرد و در سال ۱۳۲۰ وقتی دیکتاتور سیاه نتایج خیانت‌های خود به ملت ایران را دید هیچ ارزشی حتی برای اربابان خود نیز نداشت و با حقارت به بیرون از ایران پرتاب شد.

سال ۱۳۲۹ که آغاز جنبش نفت بود ملت ایران فکر می‌کرد با کوتاه شدن دست استعمار انگلیس از ذخایر ملی، در آینده‌ای نه چندان دور رنگ آسایش را خواهد دید اما چیزی نگذشت که به دست بخشی از رهبران جنبش، امریکا جایگزین انگلیس شد. قرار بود دهه پنجاه در ایران به گونه‌ای آغاز شود که همه چیز در محاط انقلاب شاه بدون ملت به پیش رود و ملت ایران به یقین برسد که یک عصر تاریخی جدیدی در ایران آغاز شده است که کسی چیزی درباره آن نمی‌داند. اما تمام هارت و پورت‌های اصلاح‌گرایانه شاه در کمتر از یک سال با مسئله‌ای مواجه شد که ظاهر آن در سیاست‌های تقسیم‌ارزی و انقلاب سفید همه فکر می‌کردند به کلی حل و فصل شده باشد.

نهضت ۱۵ خرداد فرا رسید و به نابودی منظومه تاریخی‌ای انجامید که قرار بود پایه‌های رژیم شاه را در میان توده‌های مردم مستحکم کند. نهضت ۱۵ خرداد سیاهه معضلات ساختاری رژیم شاه را به دستور کار سیاسی برای توده‌های مردم تبدیل کرد؛ توده‌هایی که به رغم تمایلات گروه‌های سیاسی به تغییر آگاهانه جامعه باور داشتند و بر اساس همین باور خودجوش وارد صحنه جنبش ۱۵ خرداد شدند. سیاهه آسیب‌شناختی مناقشات اجتماعی که توسط امام به سیاهه چالش‌های سیاسی رژیم شاه بدل شد با مفروضات دیگری که بر بنیاد تمایلات اسلام‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه ملت ایران رابطه نزدیکی داشت چنان شرایطی ایجاد کرد که مردم باور کردند برای سازماندهی و تغییر شرایط نیازی به گروه‌های سیاسی و دستورات حزبی ندارند.

جنبش ۱۵ خرداد اعتمادی در مردم ایران ایجاد کرد که ترس از آثار زیان‌بار مقابله با اصل نظام شاهنشاهی را به کلی محو کرد و انگاره خدایان سرزمینی پادشاهان را که قدرت مهار بر قلمرو خود را هیچ‌گاه از کف نمی‌دهند ویران ساخت.



شاه به کمک امریکا خیلی تلاش کرد که این حرکت رهایی‌بخش به یک معضل اجتماعی تبدیل نشود و رژیم به باتلاق گسست از بستگی‌های تاریخی فرو نغلتد اما جنبش ۱۵ خرداد ضربه نهایی را درست بر جایی وارد آورد که برای نظام پادشاهی مجال گسترده‌ای برای انتساب بازاندیشانه به سنت‌های هویت‌بخش باقی نگذاشت. تجربه باشکوه رهایی‌بخشی به شیوه ۱۵ خرداد تمامی جریان‌های مدافع بقای سلطنت را در هر شکلی، از بدنه نهضت امام خمینی خارج کرد و مرز محکمی بین نهضت و این جریان‌ها حتی در حوزه‌های علمیه کشید.

با ورود امام به صحنه سیاسی ایران دیگر عمل موفق سیاسی لزوماً پیروی از روش‌های سنتی مبارزه در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی برای گرفتن امتیازات ناچیز از رژیم نبود. امام توده‌های مردم را به عنوان فاعلان اصلی و اساسی تغییر، مستقیماً و بلاواسطه وارد حوزه سیاست کرد و هدف نهضت را تغییر ساختاری رژیم شاهنشاهی اعلام کرد. این دریافت از مبارزه که میراث جنبش ۱۵ خرداد بود با درک تقلیل‌یافته گروه‌های سیاسی از مبارزه که خلاصه می‌شد به تجمعات قلیل محفلی و نشر شب‌نامه و گرفتن امتیاز روزنامه‌های بی‌خاصیت و در نهایت کسب یکی، دو کرسی از کرسی‌های مجلس، به کلی متفاوت بود. ارزش استفاده از مبارزه در سنت گروه‌های سیاسی ایران تا قبل از ۱۵ خرداد به هیچ عنوان حاوی بهره‌مندی از استقلال، خودسامانی و حق انتخاب نوع حکومت و نظام سیاسی توسط مردم نبود.

تساهل، بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌های ملی و دینی و بدبینی نسبت به توانایی مردم در تأسیس یک نظام سیاسی مقتدر شرط اصلی گروه‌های سیاسی در سنت مبارزاتی تا قبل از ۱۵ خرداد بود. امام خمینی صورت زیبای تکیه بر مردم را به عنوان تنها صورت هویت جمعی در قیام ۱۵ خرداد به نمایش گذاشت. بسیاری از مردم مثل مردم شهر پیش‌وای ورامین و مردم شهر آران و بیدگل و... نه خمینی را دیده بودند و نه خمینی را می‌شناختند اما به دلیل پیوند عقیدتی و تاریخی که با راه و مرام حسینی خمینی داشتند به نهضت پیوستند.

مفهوم اصلی ملت در ایران با نهضت امام خمینی معنا شد. امام بین درک انداموارگی ملت از یک‌سو و ساخت حقوقی ملت از سوی دیگر پیوندی ناگسستنی برقرار ساخت و برای همیشه به تقابل صوری این دو مفهوم در سنت مبارزاتی و سیاسی ایران پایان بخشید. در منطق امام، مفهوم انداموارگی ملت رمز «تعادل جاری» و مفهوم حقوقی ملت رمز «تعادل پایدار» برای کشور کهنسالی چون ایران بود. ورودی و خروجی‌های



فرهنگی-سیاسی در تاریخ ملت‌ها دائماً در حال دگرگونی و تغییر است. برقراری تعادل جاری و تعادل پایدار در چنین شرایطی بسیار دشوار و پیچیده است. اغلب رهبران سیاسی تصور می‌کنند اگر تعادل پایدار را در کشور خود برقرار سازند از نظر تاریخی تداوم پیدا خواهند کرد. رهبران شوروی سابق چنین دیدی از مفهوم ملت داشتند لذا تلاش کردند با تعادل حقوقی بین قومیت‌های مختلف جامعه چندملیتی شوروی را تداوم بخشند. اما دیدیم که این تعادل حقوقی به تنهایی نتوانست وحدت اندامواره ملتی به نام ملت شوروی را پابرجا سازد.

اغلب آنهایی که در قالب جنبش‌های مدرن فعالیت سیاسی می‌کنند و تلاش دارند که نظم جدیدی برپا سازند تحت تأثیر بنیادهای فلسفه سیاسی غرب به دنبال اعاده مفهوم حقوقی ملت در جامعه می‌باشند. سنت مبارزاتی ایران تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد نیز تحت تأثیر چنین دیدگاهی بود و شاید یکی از دلایل ناکامی اغلب جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر نیز همین دیدگاه باشد. تعادل حقوقی از جنبه منطقی تعادلی برخاسته از نوسان واقعیت و خیال و در هم آمیزی مرزهای واقعی و خیالی است. چون تعادل برخاسته از تمایلات ایدئولوژیک است. ایدئولوژی‌ها به درستی برخاسته از نوسان واقعیت و خیال هستند و حقوقی که از دل ایدئولوژی‌ها تعریف می‌شوند لاجرم حقوق برخاسته از واقعیت و خیال است. اغلب جنبش‌های اجتماعی مدرن چون ذات ایدئولوژیک دارند مانند ناسیونالیسم (ملت پرستی نه ملت دوستی)، سوسیالیسم (جامعه پرستی نه جامعه دوستی)، فاشیسم (قدرت پرستی نه اقتدار دوستی)، لیبرالیسم (آزادی پرستی نه آزادی دوستی)، کنسرواتیسم (اعتدال پرستی نه اعتدال دوستی) و سایر ایسم‌ها از این قاعده مستثنی نیستند و در مرز خیال و واقعیت سیر می‌کنند و بین خیال و واقعیت در نوسان هستند. خیال بازسازی جامعه بر مبنای حقوق مبتنی بر ایدئولوژی‌ها و برقراری تعادل پایدار با تکیه بر این حقوق (مثل حقوق بشر، حقوق زن، حقوق کودک، حقوق کارگر و...) یعنی کشاندن جامعه به سمت خیال و توهم کسانی که این حقوق را به زعم خود حقوق همه انسان‌ها می‌شمارند و مدعی‌اند که برای تحقق این حقوق باید همه جوامع انسانی حتی به ضرب استعمار و استعمار و قتل عام‌های دسته‌جمعی تحت سیطره این حقوق قرار گیرند. مارکس که بر مبنای توهّمات ایدئولوژیک خود طبقه کارگر را سردمدار همه دگرگونی اجتماعی می‌دید تا به آنجا در سیطره خیال و واقعیت در نوسان بود که می‌گفت راه نجات جوامع بشری از شر نظام سرمایه‌داری، برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر (پرولتاریا) است! چه جنایت‌ها که لنین

و استالین بر اساس این توهم ایدئولوژیک در دنیا نکردند.

لیبرال‌ها بر اساس توهمات ایدئولوژیک دفاع از آزادی و حقوق بشر و متمدن کردن جوامع بدوی و وحشی آفریقا و آسیا و... به زعم خود، چه جنایت‌ها که نکردند و چه انسان‌هایی را که به بردگی نبردند و نفروختند و با فروش انسان‌ها چه سرمایه‌ها که به هم نزدند و در نهایت شدند کشورهای مدرن توسعه‌یافته! آن وقت ماکیاوولی، هابز، لاک، کانت، هگل، روسو، منتسکیو، مارکس، اسمیت، وبر و... که به فتوای آنها - به نام صدور مدرنیته به جهان - تمامی این جنایت‌ها و آدم‌کشی‌ها و آدم‌فروشی‌ها و ویران کردن‌ها اتفاق افتاد، روشنفکران نجات بشریت در تاریخ مدرن شدند!

بدیهی است جامعه‌ای که بر مبنای حقوق ایدئولوژیک شکل گرفته باشد رهبر ایدئولوژیک می‌خواهد نه امام؛ حزب می‌خواهد نه مردم، رسانه می‌خواهد نه دانشگاه، روشنفکر می‌خواهد نه حکیم و متفکر و فیلسوف و فقیه! این دقیقاً همان فرآیندی بود که سنت مبارزاتی قبل از ۱۵ خرداد را شکل می‌داد و در نهایت از دل این سنت مبارزاتی کسانی مثل سپه‌سالار، میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده، تقی‌زاده، فروغی، رضاخان و مصدق در چهره‌های مثبت و منفی خارج شدند. اینکه عده‌ای می‌گویند برای پاگیری نهادهای فرهنگی و مدنی جدید مثل رسانه، حزب، روشنفکر و... نیاز به نهاد مدرن دیگری به نام دولت - ملت به مفهوم حقوقی بود، معنایش همین است. چنین جامعه‌ای نه بر مبنای نصوص و متون فرهنگی و دینی و تاریخی ریشه‌دار، بلکه بر اساس اجماع ایدئولوژیک رهبران، احزاب، گروه‌ها و اساسنامه‌ها و مرام‌نامه‌های آنها اداره می‌شود.

امام خمینی با درک اسلامی از مفهوم ملت و امت می‌دانست که تعادل حقوقی ملت اگر چه لازم است ولی کافی نیست. چون در این تعادل هر کسی به دنبال حقی که برای خود قائل است و خود آن حق را تعریف می‌کند، می‌باشد؛ چنین تعادلی تا وقتی پایدار است که همه تصور کنند به حق خود می‌رسند ولی پایه‌ریزی یک جنبش بزرگ اجتماعی برای سرنگونی استبداد و استعمار به چیزی بیش از تعادل حقوقی نیاز دارد. امام به دنبال تعادل جاری در جامعه بود. تعادلی که با ورودی و خروجی‌های پیوسته، مستمر و حتی بنیان‌افکن مثل منافع ایدئولوژیک، فردی، گروهی، قبیله‌ای، حزبی، جناحی و غیره بر هم نریزد. یکی از بزرگترین دستاوردهای نهضت ۱۵ خرداد تحقق عینی مفهوم انداموارگی ملت و برقراری تعادل جاری در نهضت بود؛ تعادلی که به راحتی از بین نمی‌رفت.

امام با ورود مستقیم به صحنه مبارزه و حذف حلقه‌های واسطه در ارتباط با بدنه اصلی





جنبش - یعنی توده‌های مردم - نشان داد که در تشکیلات سنتی مبارزه، اغلب کسانی که خود را رهبر می‌دانستند در عمل کار رهبری نمی‌کردند. صدور یک بیانیه یا یک نطقی که به کسی برخورد نکند و توصیه‌های چندپهلوی به مردم و موش و گربه بازی در مخالفت با رژیم، در سنت مبارزاتی امام جایی نداشت.

در سال ۴۱ در جریان مقابله با تصویب نامه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی امام نامه‌ای به مرحوم فلسفی دارد که این نامه سند محکمی در شیوه‌های جدید مبارزه می‌باشد. امام می‌نویسد:

... اعلامیه آقای خوانساری را ملاحظه کردم و خالی از تعجب نبود.^۱ اصل اقدام ایشان بسیار به موقع و لازم است لکن کیفیت آن خیلی نارسا و سست است. برای این مطلب دینی که اساس روحانیت و دیانت و ملیت در خطر است، مجلس روضه درست کردن و در ضمن آن، اساس دیانت را قرار دادن، بسیار موهن است نسبت به مقصد. و از آن بدتر آنکه مسجد سید عزیزالله را که چهار هزار جمعیت مقدس بازاری در آن مجتمع می‌شود. و البته می‌دانید دولت از دیانت نمی‌ترسد، تا از بازاری متدین و دعای اینها یا نفرین آنها وحشت کند؛ دولت از مردم فعال و جوان و احزاب و دانشگاه ملاحظه می‌کند. باید یک اجتماع دینی که آقای فلسفی سخنگوی دیانت اسلام صحبت می‌کند و آقای خوانساری از مراجع وقت می‌خواهد صحبت کند در مسجد سید عزیزالله که حکم یک صندوق خانه را دارد، نباشد. من نمی‌دانم این چه فداکاری است؟ باید این امر به توسط یک کروار اعلامیه به تهران و حومه تهران حتی قزوین، قم و بلاد نزدیک و دور منتشر شود و گفته شود و نوشته شود که چون برای این اجتماع، جایی در تهران نیست، خارج تهران در بیابان می‌رویم. در این صورت از دو حال خارج نیست، یا آنکه با سرنیزه جلوگیری می‌کنند و آن خیلی بعید است. آن وقت تکلیف یک سره می‌شود و ما غالب می‌شویم و سقوط دولت حتمی است، و یا نمی‌کنند، تمام ناراضی‌ها به شما ملحق

۱. در پی دعوت امام خمینی از علما و مراجع برای اعتراض به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آقای سید احمد خوانساری اعلامیه‌ای صادر کردند که در آن هیچ اشاره‌ای به موضوع مذکور نشده بود. متن اعلامیه ایشان چنین است: «بسمه تعالی شأنه. به مناسبت تصادف روز پنجشنبه سوم جمادی الثانیه با رحلت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - علیها سلام - مجلس ذکری از ساعت ۹ الی ۱۱ در مسجد سید عزیزالله منعقد؛ امید است برای عرض اخلاص به مقام مقدس پیغمبر اکرم (ص)، به استماع موضوع مهم مذهبی که لازم است به اطلاع رسد، عموم طبقات، خاصه آقایان علمای اعلام - دامت برکاتهم - شرکت فرمایند. الاحقر احمد الموسوی خوانساری...».

می‌شوند و غوغا می‌کنند و عظمت مطلب، آنها را از پادرمی‌آورد و طرفین مطلب به نفع مسلمین است... سرکار می‌دانید در این حال که ما قرار گرفتیم قضیه از آشتی و صلح گذشته و پای نابودی احکام اسلام و فتح در کار است و «هیئات منا الذله»، نترسید، ملاحظه نکنید. آقای خوانساری را نمی‌گیرند. شما را نمی‌گیرند؛ دنیا اقتضا ندارد. شما بهتر می‌دانید...^۱

۲. پانزده خرداد و بازتولید عمل سیاسی در مرزهای عقیدتی

دلیل دیگری که ۱۵ خرداد را نقطه عطف در تاریخ ایران می‌کند حفظ فاصله ضروری میان برنامه‌های نظری جنبش و برنامه‌های سیاسی گروه‌ها بود. امام می‌دانست که حدود خواسته‌های این گروه‌ها بسیار ناچیز و حقیر است و در نهایت در درون حفظ ساختار دیکتاتوری پهلوی قرار دارد و در مجموع ره‌آورد بزرگی برای ملت ایران نخواهد داشت. امام می‌دانست اگر تمامی انرژی جنبش را برای چنین خواسته‌های حقیری هزینه نماید به ناامیدی مردم از دگرگونی بنیادی در رژیم ارتجاعی پهلوی خواهد انجامید زیرا روایت‌های متناقض ایدئولوژیک مخالفان سیاست‌های رژیم در حوزه چپ و راست برای آرمان‌های بلند خمینی کبیر بسیار ناچیز بود و همان‌طوری که گفته شد صورت‌بندی‌های نهایی این خواسته‌ها در گرفتن امتیازات ناچیز برای این گروه‌ها نه مردم، خلاصه می‌شد.

در چشم‌انداز ایدئولوژیک این گروه‌ها دموکراسی، آزادی و حقوق اجتماعی معنایی جز کسب این امتیازات نداشت؛ حتی اگر برای آن تمامی حقوق مردم قربانی دیکتاتوری می‌شد. هر گاه رژیم پهلوی چنین امتیازاتی را به این گروه‌ها می‌داد از نظر آنها مبارزه به پایان می‌رسید و باید از رژیم با تمام وجود حمایت می‌شد. در حالی که در منطق امام مبارزه با رژیم پهلوی مبارزه برای گرفتن امتیازات به مفهوم متعارف آن حتی برای حوزه‌های علمیه نیز نبود. نظریه‌ها و روایت‌های ایدئولوژیک این گروه‌ها شاید از نظر آنها ابزار مفیدی برای هدایت کنش جمعی به حساب می‌آمد ولی امام خمینی در حد ابزار نیز کارایی این روش‌ها را قبول نداشت.

ابزارها همواره بر اساس تجربیات تصحیح می‌شوند و تغییر می‌یابند و نباید آنها را به عنوان طرح‌های کلی در دنیای ناقص اما شگفت‌انگیز انسان‌ها بازتولید کرد و بر اساس چنین توهمی آرمان‌های یک ملت را پایه‌ریزی نمود. نظریه‌ها و روایت‌های ایدئولوژیک

۱. صحیفه/امام، ج ۱، ص ۸۶-۸۵.





این گروه‌ها از نظر امام در بهترین حالت به توجیه خودخواهانه و مقتدرانه منافع فردی و گروهی می‌انجامید. چنین تمایلاتی در عالی‌ترین شکل یعنی وقتی که پیروانشان اعتقادی راستین به آنها داشته و در صدد اجرای آنها بر آیند به منبع اتوپیاهای سیاسی مثل: کمونیسم، فاشیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم و حلقه‌های محفلی‌ای چون حلقه کیان، حلقه بیان، حلقه مکتب ایرانی و اخیراً نیز حلقه نیاوران و امثال ذلک تبدیل می‌شوند. این حلقه‌ها و ایسم‌ها همواره زیادی خواهی، دیکتاتوری، ترور، استبداد، سازش و خیانت را در خود نهان دارند.

امام هم از این زاویه جنبش‌های گذشته را مطالعه کرده بود و هم اثرات زیان‌بار این گروه‌گرایی‌ها را در تاریخ دیده بود. جامعه‌شناسی امام از موجودیت احزاب در ایران جامعه‌شناسی دقیقی است. در ۱۸ شهریور ۱۳۴۳ امام در جمع مردم قم در مسجد اعظم تحلیل بسیار دقیقی از ماهیت احزاب ارایه می‌دهد و می‌فرماید:

... بدبختی‌هایی که ما در مملکت خودمان داریم. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند؛ هر دولتی هم می‌آید یک حزبی درست می‌کند - هر دولتی. شما از آن وقت تا حالا هر چه دیدید، یکی «حزب مردم» درست می‌کند، یکی حزب چی درست می‌کند، یکی «حزب ایران نوین» درست می‌کند، یکی حزب چه. هی حزب درست می‌کنند. اصلاً در ایران حزب معنا ندارد؛ در هیچ جای دنیا؛ مگر آنهایی که مثل ایران هستند. مملکت یک حزبی اصلاً معنا ندارد...

آنجاهایی که حزب هست، دولت‌ها از حزب وجود پیدا می‌کنند، نه اینکه اول دولت تشکیل بشود بعد حزب درست کند! بعد اتکا به آن پیدا کند! اینجا، خوب، شما می‌بینید اول دولت درست می‌شود. دولت هم به مجلس و به من و شما هیچ ربطی ندارد. اول دولت درست می‌شود. خودشان می‌گویند، من نمی‌گویم، خودشان می‌گویند ما به امر آمدیم و به امر می‌رویم؛ غلط هم هیچ کس نباید بکند؛ هیچ و کیلی هم غلط نکنند. نمی‌کند هم! اول دولت تشکیل می‌شود؛ بعد که دولت تشکیل شد و سرنیزه دستش آمد، شروع می‌کند حزب درست می‌کند. آن وقت هم یک حزبی است که دولت از حزب پیدا شده! دولت ما حزبی است! دولت آقایان حزبی است! آقا! این را برای کی می‌گویی؟! من آخوند می‌فهمم، دول عالم نمی‌فهمند اینها را؟! آنها می‌خواهند تو این طور باشی؛

می خواهند عقب افتاده باشی. دست بردارید آقا از این عقب افتادگی؛ مجد خودتان را حفظ کنید. اگر حزب می خواهید درست کنید، خوب، یک حزبی قبل از اینکه دولت شما پیش بیاید، یک حزبی درست کنید؛ و بعد هم حزب در مجلس، به طور [ای] که باید بشود، به طوری که قوانین اساسی و قانون اساسی و سایر قوانین اقتضا می کند، نماینده درست کنند؛ و بعد هم آقای وزیر، نخست وزیر متکی به نمایندگانی که از حزب پیدا شد و از جمعیت و از خواسته مردم و اینها پیدا شد؛ بعد می شود یک دولت متکی به حزب...^۱

امام در حقیقت مشکل ساختاری احزاب در ایران را - که ظاهراً ادعا می شد مبارزات سیاسی علیه رژیم شاه بر کاکل این احزاب می چرخد - آن هم برای مردم عادی بیان می کند. احزاب از نظر امام در ایران تولید کننده قدرت نیستند بلکه ساخته دست قدرت هستند و احزابی که ساخته دست قدرت باشند باز یچه و ابزار تمایلات اصحاب قدرت خواهند بود. چگونه امکان دارد که رهبری جنبش اجتماعی را به دست چنین احزابی سپرد؟ این مشکل ساختاری که امام در سال ۴۳ متوجه آن بود هنوز هم ادامه دارد. متأسفانه هم اکنون نیز احزاب ساخته دست دولت ها می باشند. حزب کارگزاران از دل دولت هاشمی، حزب مشارکت از دل دولت خاتمی، حزب اعتدال و توسعه از دل دولت هاشمی و مجمع تشخیص مصلحت نظام، حزب توحید و تعاون، حزب مردم سالاری، حزب اعتماد و بقیه احزاب که هارت و پورت آنها در نمایش های دموکراسی از بقیه بیشتر است تماماً احزاب متصل به دولت ها هستند و از قدرت و ثروت دولت ارتزاق می کنند.

امام در جنبش ۱۵ خرداد نشان داد که نه تنها تمایلی به مواضع بی بو و بی خاصیت و خالی از هر گونه ارزش و آرزوهای بزرگ احزاب و گروه های سیاسی ندارد بلکه می دانست اگر نتواند اقبال شورانگیز و خالصانه و صادقانه مردم را دست مایه تغییرات اجتماعی نماید در نهایت به یک رهبر موج سوار مثل سایر رهبران سیاسی بدل خواهد شد؛ یعنی مانند همه گروه های خودخواه در خانه می ماند و منتظر می نشست تا تغییرات تاریخ توسط دیگران انجام پذیرد. تجربه ای که امام در نهضت نفت به ویژه در قیام ۳۰ تیر با گوشت و پوست خود لمس کرد.

در نهضت نفت مصدق پیوسته نقش یک سوژه به ظاهر خردورز ولی خودخواه و موج سوار را بازی کرد. در بدترین شرایط بدون مشورت با کسی مردم را تنها گذاشت

۱. همان، ص ۳۸۵-۳۸۴.





و استعفا داد و به خانه رفت و منتظر نشست تا مردم او را با سلام و صلوات به قدرت برگردانند تا از کنار این بازگشت بتواند امتیازات بیشتری نه از دشمنان ملت بلکه از خانه ملت یعنی مجلس دریافت کند. این رهبر حزبی در طول تاریخ جنبش نفت همواره اقدام جمعی مردم را مفروض می‌شمرد و خود را در معرض بهره‌برداری از این اقدام قرار می‌داد. یکی از دلایل اساسی شکست نهضت نفت همین خصلت «انگل‌وارگی» در میان رهبران سیاسی و احزاب بود.

فتنه سال ۱۳۸۸ بستر مناسب دیگری برای مطالعه این انگل‌واره‌هاست؛ کسانی که خود را از تمامی ملاحم این فتنه کنار کشیدند و در خانه‌های خود به تماشای واقعه نشستند و منتظر ماندند تا در انتخابات سال ۹۲ اقدام جمعی دیگران راه تاریخ را برایشان باز کند و اینها در قالب یک نجات‌دهنده در صحنه حاضر شوند. اگر چه تاریخ نشان داده است که عموماً هیچ اقدام بزرگی که منجر به سازندگی یک جامعه گردد به دست انگل‌واره‌ها ایجاد نشده است زیرا خودخواه‌تر از آن‌اند که در امری که سودشان در آن نباشد مشارکت کنند اما سایه سنگین انگل‌واره‌ها همیشه بر سر جنبش‌های بزرگ اجتماعی و رهبران بزرگ تیرگی افکنده است و حتی دست‌مایه مخالفت و مقاومت در مقابل جنبش‌های اصیل اجتماعی شده است.

ملت ما شاهد است که چگونه اسامی بعضی از شخصیت‌هایی که موضع انگل‌واره در رخدادهای سرنوشت‌ساز داشته‌اند در مقابل نهضت بزرگ امام خمینی سنگر مناسبی برای گروه‌ها و احزاب بی‌ریشه برای مبارزه با این نهضت شدند. امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ نشان داد که جوامع از آن دسته رهبرانی شکل می‌گیرد که در فرآیندی آشکار در کنار مردم و همراه مردم در کشمکش پیرامون منافع، آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه بسیج می‌شوند. بنابراین آنچه تجربه ۱۵ خرداد نشان داد حفظ فاصله ضروری جنبش با انگل‌وارگی سیاسی و تفاوت میان تحلیل نظری نظام‌های باز تولید سیاسی جامعه و عمل واقعی سیاسی بود.

عمل سیاسی از نظر امام همواره با احتیاط در مرزهای عقیدتی تاریخ به جلو می‌رود و به جای جهش و پیشرفت‌های سریع و فاقد پشتوانه فکری و تاریخی با تطابق سیر طبیعی تحولات جامعه و پذیرش فرآیند دگرگونی باورها و رفتارهای اسلامی مردم همراه می‌شود. برای همین بود که امام در هیچ دوره‌ای مبارزه مسلحانه و ترور مقامات رژیم شاه را تأیید نکرد. زیرا مبارزه مسلحانه و ترور هیچ ظرفیتی برای نشان دادن عدم هم‌خوانی آگاهی ذهنی مردم با نظم کهنه و پوسیده شاهنشاهی را نداشت؛ همان‌طور که



نمی‌توانست نشان دهد آیا مردم آمادگی لازم برای تغییر را دارند. شاید از نظر امام مبارزه مسلحانه تنها وسیله‌ای بود برای گروه‌های سیاسی تا از طریق آن حس قدرت‌طلبی و آموزه‌های نظری ایدئولوژی خود را در حیطه عمل به محک آزمایش بگذارند تا بتوانند بیش از آنچه در توان واقعی جامعه است تحولات ایدئولوژیک خود را شتاب بخشند.

از نظر امام آنها نه تنها مشکلی را از جامعه حل نمی‌کردند بلکه بهانه‌های لازم را برای سرکوبی بیشتر مردم به دست رژیم دیکتاتوری فراهم می‌ساختند. امام در دیدار منافقین با ایشان در نجف بی‌هودگی و ماجراجویانه بودن این روش را تذکر داد. امام در جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ نشان داد که نه شبیه روشنفکرانی است که رهایی مردم را از پس فنجان قهوه و چای در کافه‌های دوداندود شمال شهر تهران یا مرکز شهر آرزو می‌کنند و در حسرت رسیدن به این آرزو تمامی انرژی خود را حواله پک سیگارهای امریکایی می‌سازند و از پیروزی عنقریب پرولتاریا بر سرمایه‌داری و ایجاد دیکتاتوری طبقه کارگر و رهایی طبقه رنجبر افسانه‌سرایی می‌کنند و رمان‌های صد تا یک غاز می‌نویسند؛ و نه از جنس آن رهبرانی است که رهایی مردم را از پس گلوله‌های تفنگ در بیغوله‌های جنگل یا خانه‌های تیمی که نه صدایی از آن به بیرون درز می‌کند و نه نوری از جایی به آن می‌تابد جست‌وجو می‌کند. آرمان‌های خیال‌پردازانه گروه‌های کوچک چریکی در زندگی آهنین فراموش خانه‌های تیمی گروه‌ها و سازمان‌های طرفدار مبارزه مسلحانه که از نیمه دوم دهه چهل بخش اعظمی از جوان‌های شورانگیز و احساساتی ولی فاقد آگاهی را به کام مرگ رژیم دیکتاتوری فرستاد.

آنچه امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ به ملت ایران آموخت این بود که هیچ حس تاریخی‌ای در ورای تاریخی که حس می‌کنیم وجود ندارد. خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود آن قوم اراده تغییر داشته باشد. امام چقدر زیبا در خصوص سستی نامه مرحوم خوانساری به مرحوم فلسفی گفت: اجتماع بزرگ دینی را که قرار است تن رژیم را بلرزاند و سخنگوی آن فلسفی و مرجعی چون خوانساری باشد نباید در مسجدی که حکم صندوق‌خانه را دارد برگزار کرد... دولت از دیانت نمی‌ترسد تا از بازاری متدین و دعا یا نفرین آنها وحشت کند، دولت از مردم فعال، جوان، دانشگاه و احزاب زنده می‌ترسد.

۳. پانزده خرداد و شکل‌گیری تغییرات اجتماعی در چهار چوب تاریخی هر جامعه

جنبش ۱۵ خرداد درس‌های ارزشمندی برای نظریه جنبش‌های اجتماعی به طور عام



و انقلاب اسلامی به طور خاص در بر داشت. فرآیند تغییرات اجتماعی، در چهار چوب تاریخی جامعه‌ای که زادگاه آن است شکل می‌گیرد. نه علم مبارزه به مفهومی که گروه‌های مدعی مبارزه مسلحانه بدان اعتقاد داشتند و نه شیوه مبارزه را نمی‌توان از فرهنگ‌های دیگر به ضرب حزب و گروه و تفنگ وارد جامعه‌ای کرد و از آن انتظار زایش داشت؛ چنانکه نمی‌توان مانند ولتر ساده‌لوحانه گفت:

همان طور که درخت نارگیل را می‌شود از کشوری به کشور دیگر انتقال داد و به خوبی به عمل آورد نهادهای موفق در یک کشور را به کشور دیگر با همان نتایج مثبت می‌توان منتقل کرد.

تئوری‌های توسعه و دگرگونی را نمی‌توان پروژه‌ای آمرانه برای تغییر در کشورها به کار گرفت. ملت ایران در یک صد سال گذشته تاوان سنگینی برای چنین دیدگاه‌های نحیفی پرداخت کرد. ممکن است منابع حاصل از تجربیات دیگران پویایی‌هایی را در یک جامعه ایجاد کند ولی همزمان محدودیت‌های عقیدتی و ساختاری عجیبی نیز به وجود خواهد آورد که منجر به پیدایش فرآیندهای متناقضی خواهد شد.

یکی دیگر از دلایلی که نهضت ۱۵ خرداد را نسبت به تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران ممتاز می‌سازد همین دیدگاه بود. امام معتقد بود که نظام استبدادی مشروطه سلطنتی را نمی‌توان با حرکت‌هایی که زاینده تناقضات بین شیوه تولید و روابط تولیدی است از پا انداخت. زیرا از نظر امام کمونیسم در ایران زاینده امریکا بود. امام معتقد بود که حزب توده را انگلیسی‌ها در ایران پایه‌ریزی کردند و خطر کمونیسم برای ایران را امریکایی‌ها به دهان ساده‌لوحان انداخته‌اند تا از این طریق جنبش‌های منطقه را که ماهیت اسلامی دارد سرکوب کنند.

... گاهی ملت را از خطر کمونیست‌ها می‌ترساند که اگر او برود مملکت به دست آنان می‌افتد؛ و شاید بعضی‌ها که از واقعیت‌ها اطلاع ندارند اغفال شوند. کمونیسم در ایران با دست امریکا، چنانچه حزب توده به دست انگلیس ایجاد شد. به گفتار مطلعین، داغ‌ترین کمونیست‌ها در منطقه مهره‌های امریکایی هستند برای خنثی کردن قیام‌های رهایی‌بخش ملی و مذهبی ملت‌های اسیر به دست سرمایه‌داری و کمونیسم که نمونه بارزش را در سال‌های اخیر دیدیم...^۱

نظام استبداد سلطنتی از دید امام توسط این گروه‌ها از پا در نمی‌آمد بلکه به دست

مردم معتقد به اسلام و باورمند به رهبری روحانیت که از جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی فاقد پایگاه‌های طبقاتی خاص در حوزه سیاست بودند سرنگون می‌شد. یکی از کمک‌های مهم تجربه ۱۵ خرداد به نظریه‌های عمومی تحول اجتماعی این بود که نشان داد می‌توان از شرایط ویژه نظام‌های سیاسی که در این نظام‌ها نهفته است استفاده نمود و آن نظام را ساقط کرد؛ بدون اینکه نظام‌ها از سوی بازیگران اجتماعی که به تعبیر خود آگاهانه بسیج شده‌اند با خطر جدی روبه‌رو باشند. شاید یکی از دلایلی که باعث شد نهضت امام خمینی غیر قابل پیش‌بینی باشد همین بود.

امام کارکرد تاریخی رژیم مشروطه سلطنتی و ارج و قرب آن را در ذهن توده‌های مردم (نه در ذهن نخبگان جامعه، احزاب و گروه‌ها) به درستی می‌شناخت. درست در همان دورانی که حتی بعضی از گروه‌های مبارز مسلمان مثل نهضت آزادی یا جامعه سوسیالیست‌های خدایست یا نویسندگانی چون شریعتی و هم‌فکران او رژیم پهلوی را برای گذار از دوران فئودالیت به دوران سرمایه‌داری یک رژیم مترقی و ضروری توصیف می‌کردند و هیچ کدام از این گروه‌ها تمایلی به سقوط نظام پادشاهی در ایران نداشتند، امام کارکرد تاریخی دولت پادشاهی را در بنیادهای جامعه اسلامی تمام‌شده تلقی می‌کرد و معتقد بود حتی نمایش تقسیم اراضی و انقلاب سفید نیز نمی‌تواند کمک چندانی به دوام رژیم پهلوی نماید.

۴. پانزده خرداد و جایگزینی اصل مسئولیت و همیاری به جای اصل قدرت و مرتبت

یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی نهضت امام خمینی که باید همیشه در دستور کار سیاسی در نظام جمهوری اسلامی باشد آن بود که امام وقتی در ۱۵ خرداد سال ۴۲ استراتژی ساختار شکنانه حذف نظام پادشاهی و مترادف دانستن شاه‌دوستی با غارتگری را در سرلوحه نظریه سیاسی قرار داد در فرآیند عمل سیاسی حیطه‌بندی روشنی میان مبارزه برای کسب امتیازات و مبارزه برای تغییر ساختاری نظم پوسیده و کهنه پادشاهی ایجاد شد. در همان دوران حتی در میان مبارزان درون حوزه نیز بودند کسانی که می‌گفتند خمینی به دلیل بی‌اطلاعی از ساختار تاریخی نظام پادشاهی و پشتوانه‌های چپ و راست داخلی و خارجی آن با اتخاذ سیاست «شاه‌دوستی» یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، و تجاوز به مراکز علم و دانش؛ «شاه‌دوستی» یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت؛ «شاه‌دوستی»





یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت؛^۱ عملاً ناتوانی خود را در تشخیص شرایط و علم مبارزه از دست داده است. اما امام با آگاهی عمیق از خواسته‌های اسلامی مردم ایران، مانند یک رهبر ارکستر که اگر چه ممکن است نتواند ساز تخصصی خاصی را بنوازد اما می‌داند سازها را باید کجا به کار گرفت و یا مانند یک پزشک جراح حاذق که ممکن است از ریزه کاری‌های بیهوشی بی‌اطلاع باشد و نتواند کار یک پزشک متخصص بیهوشی را انجام دهد ولی دقیقاً می‌داند که نقش بنیادین بیهوشی در کار جراحی چیست؛ وارد میدان مبارزه شد و قدر و میزان هر یک از جریان‌ها را علیه شاه ارزیابی کرد. هیچ گروهی نتوانست امام را بازی دهد و قدر و ارج خود را بیش از آنچه بوده ارتقا بخشد. تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد در فرآیند مبارزات گذشته ملت ایران کسانی که رهبری نهضت را بر عهده می‌گرفتند درک دقیق و عمیقی از منزلت و شأن جریان‌های مدعی مبارزه و مخالفت با وضع موجود را نداشتند؛ به همین دلیل نهضت مشروطه و نهضت نفت خیلی سریع اسیر کج‌تابی‌های این گروه‌ها شد و ناکام ماند. اما امام رهبری بود که می‌دانست نقطه اتکای جنبش را نمی‌توان بر شعارها و عوام‌فریبی‌های این گروه‌ها قرار داد. در مبارزه مبتنی بر مسئولیت که روش استراتژیک امام بود همه افراد و گروه‌ها برای اهداف، حوزه فعالیت‌ها و حتی برای رفتارها و عملکردهای خود باید مسئولیت‌پذیر می‌بودند. این بدان معنا بود که گروه‌های مدعی مبارزه اگر قرار بود در نهضت امام جایی داشته باشند باید از همان ابتدا تمایلات سهم‌خواهانه گروهی و حزبی خود را به کناری می‌نهادند و همراه با مردم و در کنار مردم بخشی از مسئولیت‌های نهضت را می‌پذیرفتند.

آنچه باعث شد تا نهضت امام خمینی از بسیاری از آفات گروه‌گرایی در امان بماند و آنچه باعث می‌شود تا انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از آفات بنیان‌افکن گروه‌گرایی در امان بماند، پایبندی دقیق به استراتژی امام در سنت مبارزه است. همه می‌دانستند در نهضت امام بر خلاف رویه مبارزاتی گروه‌ها و بر خلاف رویه مبارزاتی احزاب سلسله مراتب حزبی وجود ندارد. در نهضت امام زبردست و بالادستی وجود نداشت و هر کسی خود را شریک و همکار می‌دانست. همه اعضای نهضت چون با علم و آگاهی وارد مبارزه می‌شدند باید از عهده کنترل و نظارت بر اقدامات و فعالیت‌های خاص خود از طریق دریافت بازخوردها و اصلاح مسیر در راستای اهداف نهضت بر می‌آمدند. در نهضت امام نه معلم ایدئولوژی بود، نه سر تیم و مسئول گروه بود، نه خانه تیمی بود، و

نه مسئله‌دار شدن و بریدن و تصفیه‌های خونین درون تشکیلاتی به خاطر تغییر مواضع و بریدن‌ها.

استراتژی رهبری در نهضت امام از ۱۵ خرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی استراتژی «محور- پیرامون» بود. در استراتژی «محور- پیرامون» هیچ سلسله‌مراتب حزبی مردم را به دسته‌های بالا و پایین حزبی تقسیم نمی‌کند و هیچ کس نمی‌تواند به تنهایی فقط خود را وارث انقلاب و صاحب و مسئول بداند و دیگران را از این امتیاز سلب کند و از همه بدتر سهم ویژه‌ای نیز برای خود بخواند.

استراتژی محور- پیرامون نوعی رابطه ولایی بین امام و امت بود که ائمه بزرگوار شیعه بنا نهاده بودند. این استراتژی دقیقاً در مقابل استراتژی‌های سلسله‌مراتبی که احزاب و سازمان‌ها از آن پیروی می‌کنند، قرار دارد. بنابراین کسانی که مبتنی بر تمایلات حزبی در نظام جمهوری اسلامی که برآمده از نظریه محور- پیرامون است مسئولیت قبول می‌کنند خواسته و ناخواسته مانع بزرگی برای پیشرفت نظام فراهم می‌سازند.

در ارکان رهبری نهضت امام خمینی از ۱۵ خرداد تا ۲۲ بهمن به جای بحث درباره «قدرت و مرتبت» در مورد «مسئولیت و همیاری» سخن گفته شد. وقتی از قدرت و مرتبت سخن به میان آید چه بخواهیم و چه نخواهیم از امتیازات و تبعیض‌ها سخن به میان خواهد آمد. اگر مسئولان نظام جمهوری اسلامی می‌خواهند راه امام و نهضت امام جاودانه باشد باید از استراتژی قدرت و مرتبت عدول کنند و به استراتژی مسئولیت و همیاری بازگردند. استراتژی قدرت و مرتبت استراتژی احزاب و گروه‌ها و جریان‌ها و افرادی است که سیاست را بر مدار منافع قبیله‌ای خود تعریف می‌کنند. اما استراتژی امام، استراتژی مسئولیت و همیاری و استراتژی منافع ملی و عمومی است. قدرت بدون مسئولیت به تعبیر بعضی از متفکرین اصلاً قدرت نیست بلکه بی‌مسئولیتی است. در نهضت امام خمینی از کسی سؤال نمی‌شد تو استحقاق چه کاری را داری بلکه پرسیده می‌شد تو مسئول چه کاری هستی؟

با تفصیل مذکور نباید تردیدی به خود راه داد که انقلاب اسلامی جز با تداوم استراتژی‌های نهضت امام خمینی امکان ندارد بر دشمنان بی‌شمار نادان و دانای خود غلبه کند. کارگزاران این نظام نیز اگر بقای خود را در تداوم این نهضت می‌بینند باید از گفتمان «استحقاق چه کاری را دارم» عدول کرده و به «گفتمان مسئول چه کاری هستم» بازگردند.

نهضت ۱۵ خرداد در متن خود درس‌آموزی‌های بزرگ دیگری دارد که باید پیوسته





کشف و بازخوانی شوند. ایران در چهارچوب سیاسی و ساختار حکومتی هنوز در حال گذار از عصر جاهلیت استبداد پادشاهی به عصر جمهوری اسلامی است. ما هنوز در دیوان سالاری نظم سلطنتی گرفتار هستیم و هنوز نوع نگاه نخبگان، سیاستمداران و دولتمردان ما به سیاست، نگاهی مبتنی بر قدرت و مرتبت است.

دولتمردان ما تقاضاهای جدید ملت ما را در سایه استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی می‌دانند و با این تقاضاها آشنایی دارند و شاید در بهترین حالات نیز توانایی آن را داشته باشند که بعضی از این تقاضاها را تصور، تصدیق یا تفسیر کنند. اما باید قبول کنند که هنوز راه‌حل‌ها و تشکلهای جدید مبتنی بر سیاست اسلامی را که آرزوی انقلاب اسلامی پایه‌ریزی کامل این سیاست در جمهوری اسلامی و معرفی آن به جهان است را نه می‌دانند و نه دقیق می‌شناسند.

حتی بازیگران صحنه‌های جامعه و ساختار اجتماعی یعنی سیاستمداران، دیپلمات‌ها، کارمندان عالی‌رتبه ادارات، دانشمندان و دانش‌پژوهان علوم سیاسی و علوم اجتماعی، نویسندگان و روزنامه‌نگاران ما گرفتار اصطلاحات قدیمی سیاست که مربوط به نظم پوسیده و کهنه شاهنشاهی و نظم غربی است، می‌باشند.

ما هنوز نتوانستیم ادبیات سیاسی ایران را مبتنی بر ادبیات امام خمینی و انقلاب اسلامی و اسلام عزیز نماییم. ما همگی هنوز بر مفروضات گذشته وارد عمل سیاسی می‌شویم و گروه‌ها و جریان‌های ما هنوز افکار و نظریه‌های خود را بر واقعیت‌های دیروز ایران منطبق می‌سازند؛ گویی نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند خود را با آرمان‌های امروزی مردم منطبق سازند.

بسیاری از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی که با عناوین مدرن فعالیت می‌کنند هنوز دربند آرمان‌ها، افکار و اندیشه‌های عصر پوسیده قاجاری و پهلوی هستند. آیا دردآور نیست که بعد از سقوط نظام ضد عقلی سلطنت در ایران هنوز عده‌ای که خود را روشنفکر می‌خوانند در پی اعاده این نظام باشند؟! آیا رنج‌آور نیست که هنوز عده‌ای که خود را منورالفکر و مدرن می‌نامند در پی اعاده قوانین ضد انسانی عصر باستان در دوران جدید باشند؟!

چه کسی باور می‌کند که بخشی از روشنفکران عصر جمهوری اسلامی به پیروی از اسلاف ابله خود سودای بازسازی روابط استعماری ایران با غرب و در رأس آن امریکا، انگلیس و صهیونیسم را در سر دارند و پیوسته در گوش ما زمزمه می‌کنند که لفظ استقلال و متعاقب آن آزادی در عصر جهانی شدن منسوخ است!! اینها و صدها مسئله

ناگفته نشان می‌دهد که نخبگان و کارگزاران سیاست و علوم سیاسی و اجتماعی و حتی فیلسوفان ما در کی از شرایط جدید ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه‌های امام خمینی ندارند و پیوسته تاوان ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های خود را از ملت ایران می‌گیرند.

نمی‌دانیم چرا این گونه است! شاید به این اعتبار باشد که مانند اسلاف منور الفکری اروپا فکر می‌کنند اصولی در کار نیست، هر چه هست حوادث است.^۱ شاید مانند قائم مقام فراهانی برای حمایت از سلطنت محمد میرزا قولی به عباس میرزا نایب السلطنه داده باشند. آخر در تاریخ گفته‌اند که قائم مقام راضی به سلطنت محمد میرزا نبود چون او را خونخوار و نالایق می‌دید و از عباس میرزا خواست که فرزند دیگری را به ولیعهدی برساند ولی عباس میرزا نپذیرفت و قائم مقام را به امام هشتم قسم داد که از بدگمانی نسبت به محمد میرزا بگذرد.^۲

شاید منور الفکران و سیاستمداران ما در جایی قولی به کسی داده‌اند که از بدگمانی نسبت به دشمنان خونخوار این ملت بگذرند. شاید برای همین است که بعضی از مسئولان محترم جمهوری اسلامی پیوسته به ما گوشزد می‌کنند که از بدگمانی و بی‌اعتمادی نسبت به غرب و سازمان‌های بین‌المللی بگذریم؛ «در مسئله مهم هسته‌ای که به امنیت ملی و منافع ملی ما ارتباط دارد این گونه تردیدها (بدبینی به غرب) نباید مورد توجه قرار گیرد. اینها هم مسائلی است که گاهی مشکل‌آفرین می‌شود.»^۳

آورده‌اند که فاضلی ندیم سلطانی غیور بود و اندک وسواسی داشت و عادت کرده بود که گاه گاهی مویی از محاسن خود بر می‌کند. سلطان آن عادت را از او نپسندید و گفت: اگر دیگر موی از محاسن خود بر کنی بفرمایم دستت ببرند. ندیم بترسید و در مجلس پادشاه به حفظ حال خود نیک متوجه شد و از بس که احتیاط می‌کرد عیش او منقص و اوقات او مکدر شد و می‌ترسید که مبادا به مقتضای عادت از او خطایی صادر شود و در معرض سیاست سلطان افتد. بعد از مدتی که کار بر او به غایت تنگ شد، وقتی سلطان را حال خوش بود و بزم آراسته و مطربان و ندیمان را حاضر ساخته بود در آن اثنا ندیم فاضل بسی لطائف بهجت‌انگیز و ظرایف دلاویز پرداخت و سلطان را به غایت مسرور و

۱. فیلیپ آمیگه، عصر زرین دیپلماسی؛ ماکیاولی و ونیزی‌ها، ترجمه شیوا رضوی، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۶، ص ۱۵.

۲. سید بدرالدین یغمایی (به کوشش)، منشآت قائم مقام فراهانی، تهران، شرق، ۱۳۷۳، ص ۲۶.

۳. حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۶۸.



خندان ساخت. سلطان گفت: ای فلانی امروز آن روز است که مزرعه‌ای
 نیکو به تو بخشم تا از محصول آن بر خوری و به فراغت روزگار به سربری.
 اکنون از ما بطلب هر مزرعه‌ای که دلت مایل است. ندیم گفت: چیزی
 نمی‌خواهم فقط ریش مرا به من ببخش تا هر چه خواهم به ریش خود به
 جای آرم که تا دستم از ریشم کوتاه هست هیچ حضوری و سروری ندارم.
 اکنون ملت ما بعد از همه رنج‌هایی که در تاریخ برده‌اند به برکت امام و انقلاب اسلامی
 صاحب ریش و ریشه خود گشتند و انتظار دارند که ارباب قدرت با خوش بینی‌ها و
 بدگمانی‌های خود شرایطی فراهم نسازند که دستان به ریش و ریشه‌مان بند نباشد و
 عیش از ملت منقص گردد.